



خوانشی بر مزار مریم یوسفی

یاد و سپاس

یک سال از مرگ خود خواسته ی مریم می گذرد. مریم، عزیز، دوست و همراه مان بود. مریم، بانوی عزیز تر از جان من بود. یک سال بعد، بر مزار او جمع می شویم. گردهم می آییم تا با هم، با خود و در خود، یاد کنیم او را، سپاس گوئیم او را، گرامی بدریم او را.

اکنون، در این مکان و زمان خاص رفتگان، چه می توان گفت؟ چه یاد باید کرد و سپاس باید داشت؟ «یاد» و «سپاس»، اما نه با معنای رایج در کاربرد معمول آن ها بلکه در جوهر ذاتی شان و در اصل. با نفی خود، مریم چه چیزی را برای اندیشه کردن به ما اهدا می کند؟ در مرگ نابهنگام او چه چیزی است که ما را به تفکر فرا می خواند؟ این نفی داوطلبانه و آزاد هستی از سوی او، نابیان شده چه به ما می گوید؟ این رفته، با این اقدام مطلق خود، اقدامی مطلق مطلق، چه اندیشه انگیزی را در ما بر می انگیزاند که باید آن را به خاطر سپاریم، یاد کنیم، سپاس داریم، محکم نگهداری کنیم و همواره از محکم نگهداری اش، از محکم نگهداری اش، نزد خود، در پیشگاه گذشته، حال و آینده، چون عزیزترین چیزها، مواظبت و مراقبت کنیم؟

در برابر این پرسش های اساسی، فراهایی از فیلسوف وجود و زمان شاید ما را تا حدودی، تا اندازه ای، به دریافت اگر نه پاسخ که ناممکن است بلکه نیمه پاسخ هایی نزدیک کند.

« یاد و سپاس در اندیشه آرمیده و موجودند. «یاد» بر کل دل دلالت می کند. به معنای تجمعی درونی و دائم است. راجع به چیزی است که، در ذات خود، با خطاب خود، جان را تسلی و جرئت می بخشد. یاد در اصل حاکی از ماندن است. ماندن به صورت جمع شدنی دائم در جوار... نه تنها در جوار چیزی گذشته و سپری گشته بلکه به همین ترتیب در جوار آن چه حاضر است و در جوار آن چه ممکن است فرا رسد. امر گذشته، امر حاضر و امر آینده در یگانگی حاضر بودنی در جوار ما و با این حال خاص، ظاهر می گردند.

[...] در یاد، تنها خصوصیت فکری وفادار و جوهرین حکمفرما نیست، بلکه، هم زمان، خصوصیت نگهداشتی غالب است که خود را کنار نمی کشد و دست بر نمی دارد... محکم نگه داری از طریق یادکردن که به زبان لاتین *memoria* گویندش، همان قدر به امر گذشته مربوط است که به حال و آینده. پیش از همه، این گذشته است که زنده نگهداری اش دشوار و سخت است، چون از میان ما گریخته است. هم از این رو ست که معنای نگهداشت، از این پس، محدود به امر گذشته می شود که از طریق یاد و نیش قبر هر دم زنده می شود. اما از آن جا که این جنبه ی محدود به امر سپری گشته، از اصل و اساس، به تنهایی معنای یاد را در ذات اش بر نمی سازد، برای نامیدن نگهداشت امر گذشته و باز - فراخوانی گذشته، واژه ای ساخته می شود: بازاندیشی، یادآوری...

[...] تا کنون، کلمات «تفکر»، «یاد» و «سیاس» روابطی واقعی را آشکار کرده اند. ولی هنوز ما به کنه وحدت ذاتی آن ها پی نبرده ایم. به ویژه، یک چیز، بیش از همه، در ابهام و تاریکی می ماند. و آن رابطه ی میان «اندیشه»، «یاد» و «سیاس» است، البته نه بر معنا و دلالت های رایج کلمات در کاربرد معمول شان، بلکه در اصل و به واقع امر...

[...] البته ما می توانیم خود را به همین دریافت های رایج راضی کنیم. اما نه تنها از آن فرا می گذریم بلکه توجه ما به آن چه این کلمات می خواهند بگویند، پیشاپیش ما را آماده ی دریافت رهنمودی از ناحیه ی آن ها می کند. رهنمودی که ما را به اصل مطلبی نزدیک می کند که این کلمات به زبان می آورند.

[...] وقتی سیاس می داریم، چیزی را سیاس می داریم. چیزی را سیاس می داریم بدین طریق که از کسی سپاسگزاری می کنیم که بابت آن چیز باید از او سپاسگزاری کنیم. آن چه باید از برای آن شاکر و سپاسگزار باشیم چیزی نیست که از پیش، خودمان دارای آن باشیم. آن چیز به ما داده شده، اهدا شده است...

اما آن چیزی که به ما بخشیده می شود، تفکر است... این چیز اهدا شده، این آن چه برای فکر کردن داده می شود، اندیشه انگیزترین امر است. همین اندیشه انگیزترین امر است که سیاس داشتن آن، بر ماست

[...] سیاس اصیل هر گز در آن نیست که خودمان با هدیه ای سر برسیم و صرفاً هدیه را با هدیه جبران کنیم. بر عکس، والاترین سیاس آن است که صرفاً فکر کنیم. بی اندیشیم به آنی که اصیلاً برای فکر کردن داده می شود.

همه ی سیاس از بدو تا ختم به قلمرو ذاتی تفکر تعلق دارد. اما تفکر، فکرش را به آنی می دهد که فی نفسه و از جانب خود خواهان اندیشیده شدن است و بنا بر این از اصل و اساس اش فکر می طلبد. تا آن جا که به اندیشه انگیزترین امر فکر می کنیم، اصیلاً سیاس می داریم. تا آن جا که فکر کنان، جمع خاطر بر اندیشه انگیزترین امر داریم، ساکن ساحتی هستیم که همه ی ذکر و فکر در آن مجتمع می گردد.

تجمع اندیشه در باره ی آن چه باید اندیشیده شود چیزی است که ما آن را یاد می نامیم.

(به نقل از: آن چیست که اندیشیدن خوانندش، مارتین هادیگر برگردان از سیاوش جمادی با تغییرات و اصلاحاتی از من با استفاده از متن فرانسوی، صفحات ۲۸۲ تا ۲۹۰ در متن فارسی از انتشارات ققنوس به سال ۱۳۸۸ و صفحات ۱۴۴ تا ۱۵۰ در متن فرانسه از انتشارات Quadrige / puf، به سال ۱۹۹۹).

مریم از میان رفت و با رفتنش چیزی را به ما اهدا می کند که باید آن را همواره یاد کنیم، سیاس گوئیم، نگهدار و نگهدار وفادارش باشیم. این چیز، اندیشه انگیزترین امری است که ما را فرا می خواند به اندیشیدن در اصل و اساس. آنی که به واقع درخور اندیشیدن است. این همانا اندیشیدن به معنای واقعی به هستی، زندگی، انسان و عمل او در خصوصیت اصلی و جوهرین آن است. در خصوصیت نا مطلق، ناپایداری و نامحتملی. در خصوصیت تغییر، دگردیسی و پایان پذیری. از انسان و هستی و باورهایش تا واقعیت زندگی، جامعه، شهر و جهانی که در آن چون هستند ای موقت و میراست. و این ها همه، هر دم، با آمادگی برای رویارویی با آن ها و یا پذیرا شدن آن ها در همزیستی و همسبزی.

آمادگی برای دریافت امر نابهنگام، نامترقبه و تصمیم ناپذیر در سیر هستی، زندگی و مبارزه،

آمادگی برای دریافت ناآرامی ها، آشفتگی ها، چندگانگی و چندانی، اختلاف ها و تضادها،

آمادگی برای دریافت شکنندگی و بی قراری انسان، بزرگی ها و سستی های امور انسانی،

آمادگی برای دریافت نایفانی در اعتقادها، مسلم ها و حقیقت هایی که همواره در روند حیات و آزمون تغییر پذیرند، تصحیح می گردند و یا نسخ و باطل می شوند.

اندیشیدن واقعی به هستی یعنی ایجاد آمادگی ذهنی و عملی در خود، در مبارزه و در مقاومت، برای فراروی به سوی دگردیسی، به سوی گسست از آن چه که واقعاً هست و به سوی نیستی. این است، در پرتو خوانشی که انجام دادیم و به باور من، آن اندیشه انگیز اساسی و اصلی، آن رهنمودی که مرگ خودخواسته ی مریم، به دریافت آن ما را فرا می خواند.

چنین باد، امر یاد مریم!

چنین باد امر هدایی ما به مریم!

چنین باد امر سپاسداشت ما از مریم!